

زنان بندر کنگ هرمزگان ختنه می شوند

کانون زنان ایرانی/ترانه بنی یعقوب



<http://zanan.iran-emrooz.net/index.php?/zanan/more/4339>

بندر کنگ یکی از شهرهای کوچک استان هرمزگان در ۵ کیلومتری بندر لنگه واقع شده است.

این شهر ۱۳ هزار نفر جمعیت دارد و هنوز با بافتی سنتی قواعد سختگیرانه ای را علیه زنان اجرا می کند.

عمل ختنه که یکی از مصادیق بارز خشونت علیه زنان محسوب می شود در این شهر رواج دارد و بیش از ۷۰ درصد دختران این شهر ختنه می شوند.

یک فعال امور زنان بندر کنگ که به دلیل پایه محکم سنت ها و تابو بودن ابراز برخی از این سنت ها نخواست نامش را بگوید. از "ختنه زنان" این شهر به صورت وسیع خبر داد. وی گفت: دختران شهر بندر کنگ بعد از ۲۰ روزگی ختنه می شوند. که این امر بنا به پایه های فرهنگی و سنتی این شهر امری کاملاً موجه و منطقی جلوه داده می شود و زنانی که از این کار انتقاد کنند سنت شکن و سرکش خوانده می شوند.

به گفته این زن بومی بندر کنگ برخی از دختران این شهر در سنین ۴ یا ۵ سالگی ختنه می شوند. این کار با روش های کاملاً غیر بهداشتی و غیر علمی و توسط قابله های محلی انجام می شود. عمل ختنه برای دختران این سن بسیار عذاب آور است، زیرا آنها تمام مراحل مثله شدن را با چشمان خود می بینند.

عمل ختنه در بندر کنگ با بریدن لبه های کلیتورس و به وسیله ی تیغ ریش تراشی انجام می شود. این آگاه محلی همچنین گفت: هرگونه اعتراض به این عمل، سنت شکنی و سرپیچی از قواعد تعبیر می شود. آنگونه که برخی از دختران این شهر نیز عمل ختنه را پذیرفته و در موجه جلوه دادن آن می کوشند.

عمل ختنه در بندر کنگ "تیغ سنت و فرهنگ" خوانده می شود.

برخی از مردم بندر کنگ ختنه شدن مادران و مادر بزرگ هایشان را دلیلی موجه برای این کار عنوان می کنند. بیشتر اهالی بندر کنگ اهل تسنن هستند. گفته می شود در بندر جاسک نیز این عمل انجام می شود.

ممانعت از ادامه تحصیل دختران توسط پسران خانواده، مرد سالاری شدید، جلوگیری از رفت و آمد آزاد زنان و دختران، تعدد زوجات و اهمیت ندادن به تصمیم های زنان در مورد مسائل مهم زندگی از دیگر مشکلات زنان بندر کنگ است.

عمل ختنه روی صد و سی میلیون زن و دختر در جهان انجام شده است و دست کم هر ساله دو میلیون دختر در معرض خطر قربانی شدن قرار دارند یعنی روزی شش هزار دختر. "این کار معمولاً در شرایط کاملاً ابتدایی به وسیله قابله یا زنی دهاتی انجام می شود. از هیچ داروی بیهوشی برای این کار استفاده نمی شود و دختران با هر ابزاری که در دسترس باشند مانند تیغ ریش تراشی، چاقو،

شیشه شکسته، سنگ نوك تيز و در بعضي مناطق با دندان بريده مي شوند...".
اين قسمتي از كتاب "گل صحرا" خاطرات واریس دیري زن افریقایي است که در کودکی ختنه شده است. وقتی چندی پیش این کتاب را می خواندم هرگز تصور نمی کردم در کشور من هم زنانی تحت این عمل وحشتناک قرار می گیرند. امروز با فهمیدن اینکه عمل ختنه در بعضی نقاط کشورم هم اتفاق می افتد. چنان شوکه شده ام که گویی هرگز انجام این عمل را برای زنان کشورم تصور نمی کردم.

امروز همان قدر از شنیدن این عمل وحشیانه در کشورم متاثر و مغموم شدم که چند ماه پیش هنگام خواندن خاطرات واریس دیري درباره منله شدنش.
امروز با زنی از اهالی بندر کنگ صحبت می کردم. "بندر کنگ" یکی از شهرهای کوچک استان هرمزگان و دره کیلومتری بندر لنگه است.

این زن زیبا روی جنوبی با نجابت خاص زنان آن خطه از مسائل و مشکلات زنان برایم می گفت. اینکه او و دوستانش به تازگی موفق به تاسیس يك ngo برای زنان بندر کنگ شده اند.

به قول خودش هدف اصلی شان از تاسیس این نهاد غیر دولتی فقط فراهم کردن زمینه ای برای حضور زنان در جامعه است.

او رو به من گفت: کلاسهای خیاطی، گلسازی و کارگاههای آموزشی همه بهانه اند، بهانه ای برای حضور زنان در جامعه.

او از پدران، برادران و شوهران سخت گیر بندر کنگ برایم گفت و اینکه آنها به بهانه های مختلف از رفت و آمد آزادانه همسران و خواهرانشان در شهر جلوگیری می کنند و خواهران جوان خود را نیز بدون هیچ دلیلی از ادامه تحصیل محروم می کنند.

این دوست عزیز هنگام صحبت هایش ناگهان مکتبی طولانی کرد و در سکوتی عجیب فرو رفت.... سکوتی که انگار سالها طول کشید وقتی با کنجکاوئی دلیل سکوتش را جویا شدم و او را تشویق به سخن گفتن کردم و خواستم تا مرا بیشتر در جریان مسائل و مشکلات زنان شهرش بگذارد.

با صدایی لرزان گفت: "می دانی خجالت می کشم مساله ای را برایت بگویم"... و باز مکتبی طولانی، "می دانی، مهم ترین مشکل زنان شهر من مرد سالاری، آزار و اذیت مردان یا ممانعت از ادامه تحصیل دختران نیست. زنان شهرم مشکل بزرگ تری دارند... آنها هنوز ختنه می شوند، من و دیگر زنان فعال شهرم هرگز قادر به حل این معضل نیستیم. ما توانستیم در این شهر يك مدرسه دخترانه راهنمایی و يك انجمن شعر زنان تاسیس کنیم... اما چه فایده درباره این عمل وحشتناک هیچ کاری نکرده ایم و نمی توانیم هم بکنیم.
عمل ختنه در برخی دیگر از کشورهای جهان هم انجام می شود مثلاً در سومالی اعتقاد عمومی بر این است که چیزهای بدی میان ران های دختران وجود دارد که ناپاک و نجس است و باید از میان برداشته شود. جای آنها دوخته شود و فقط اثر زخمی در محلی که اندام های جنسی بوده اند باقی گذاشته شود. اما جزئیات واقعی این آئین همواره برای زنان به صورت معما باقی می ماند."

نوزادان دختر بندر کنگ نیز پس از ۲۰ روزگی با تیغ ریش تراشی ختنه می شوند. اگر خانواده ای در این سن از عمل دخترش بگذرد، این عمل در سن ۲ یا ۵ سالگی انجام می شود. در این عمل لبه های کلتیورس با تیغ بریده می شود. تحمل این کار برای دختران ۲ یا ۵ ساله به مراتب سخت تر از نوزادان است چرا که آنها در تمام طول عمل شاهد منله شدنشان هستند. که این مسئله در آینده برایشان عواقب روحی مخربی خواهد داشت.

از دخترک بومی بندر کنگ می پرسم: هیچوقت انجمن شما در جهت تغییر این نگرش ها گام برداشته است: "تو مردم شهر من را نمی شناسی آنها از ختنه به عنوان "تیغ سنت و فرهنگ" نام می برند. تیغی که اگر بر بدن زنی ننشیند، آن زن نا پاک و نجس خواهد بود. حتی حرف زدن در این باره هم گناه محسوب می شود." شاید به همین خاطر است که از من قول می گیرد در نوشته هایم هرگز نامی از او نیاورم.

در بندر کنگ همچون سایر نقاطی که این سنت دست و پا گیر و شوم اجرا می شود. قابله های محلی در شرایط کاملاً غیر بهداشتی و ابتدایی این کار را انجام می دهند. این زنان این عمل را مفید و مجاز می شمارند. سرپیچی از آن را بر نمی تابند.

گفته می شود این سنت توسط مردان هرمزگان و از طریق سفر آنان به کشورهای دیگر همچون هند (کلکته) و سومالی به این دیار راه یافته است.

دوست عزیزم در این باره گفت: "هنوز پیر مردانی را در در شهر می شناسم که زن و بچه ای در سومالی یا کلکته دارند و گاهی به آنها هم سر می زنند، ورود این سنت لعنتی هم لابد از همانجا بوده است."

اعتقاد عمومی در بندر کنگ این است که زنان موجوداتی شهوتران هستند و فقط با عمل ختنه می توان شهوت را از آنها دور ساخت. زنان ختنه نشده در این منطقه موجوداتی ناپاک و پلید متصور می شوند.

واریس و دختران آفریقایی تنها دختران و زنانی نیستند که بی رحمانه مثله شده اند. " گل صحراهای" زیادی در کشور مان هستند که هنوز وحشیانه ختنه می شوند. اما صدایشان به جایی نمی رسد پس وظیفه من و توست که با این سنت های غلط و بیرحمانه مبارزه کنیم...

ختنه و یا مثله کردن زنان

رسول پدرام - مادرید

<http://www.rassoulpedram.persiablog.com>



مقاله، یا بهتر بگویم گزارش ترانه بنی یعقوب را در همین سایت، پیرامون ختنه شدن دختران بندر کنگ (kong) واقع در استان هرمزگان ایران خواندم. بسیار متأسف شدم از اینکه هنوز در برخی از کشورهای جهان، چنین اعمال وحشیانه‌ای در باره انسان‌هایی به مورد اجرا گذاشته می‌شود که هیچ گناهی ندارند جز اینکه دست طبیعت آنها را به جای نر، ماده خلق کرده باشد.

اطّلاع موثق دارم که رسم ختنه کردن دختران فقط به بندر کنگ محدود نمی‌شود، بلکه در بسیاری از نقاط دیگر و در میان برخی از تیره‌های قومی جنوب ایران، این رسم همچنان رایج است.

همانطوریکه ترانه بنی یعقوب نیز اشاره کرده است؛ این عمل ناپسند فقط ریشه در سنت و فرهنگ داشته و ربطی به دین اسلام و یهودیت ندارد. ولی سکوت و بی تفاوتی رهبران مذهبی را - که راجع به هر چیزی اجازه اظهار نظر به خود می‌دهند، ولی در این مورد به خصوص دم نمی‌زنند - نمی‌توان بخشود.

ختنه کردن مردان رسمی است که از قوم یهود به مسلمانان رسیده و در کتاب تورات نیز به آن اشاره شده است. ولی باید دانست که قدمت انجام عمل ختنه روی مردان به روزگاری بسیار قدیمی تر از ظهور حضرت موسی می‌رسد.

ویل دورانت (Will Durant) در کتاب تاریخ تمدن خود، تصویری از مردی از مصر باستان را ارائه می‌دهد که با یک قطعه سنگ برنده، او را ختنه می‌کنند.

کتاب مُقَدَّس (عهد عتیق یا تورات) در سیفر (کتاب) پیدایش، باب هفدهم، آیه ۹ به بعد به صراحت می‌گوید چنانچه مردی ختنه نشده باشد اساس دین و ایمان او بر باد است و عهد او با آفریدگار، عهدی است کَشکی. متن کتاب مُقَدَّس چنین است: " پس خدا به ابراهیم گفت و اما تو عهد مرا نگاه دار. تو و بعد از تو ذریت [بر وزن حریت: فرزندان، خاندان] تو در نسل‌های ایشان. این است عهد من که نگاه خواهید داشت در میان من و شما و ذرت تو بعد از تو هر ذکوری [پسران] مختون [ختنه] شود. و گوشت قلفه [بر وزن غلبه نوک آلت تناسلی مردانه] خود را مختون سازید تا نشان آن عهدی باشد که در میان من و شماست. هر پسر هشت روز از شما مختون شود. هر ذکوری در نسل‌های شما، خواه خانه زاد، خواه زر خرید از اولاد هر اجنبی که از ذریت تو نباشد. هر خانه زاد تو و هر زر خرید تو البته مختون شود تا عهد من در گوشت شما عهد جاودانی باشد. و اما هر ذکور نا مختون که قلفه او ختنه نشود آنکس از قوم خود منقطع شود زیرا که مرا شکسته است."

در باره ختنه کردن دختران، در هیچ جای کتاب مُقَدَّس؛ سخنی به میان نیامده است. در متن قرآن نیز هیچ اشاره‌ای در مورد ختنه (و یا به زبان عربی "ختان") اعم از مرد و یا زن دیده نمی‌شود

من اصلاً از به کار بردن کلمه ختنه درباره زنان و دختران اطلاعی نداشتم و چنین چیزی را در عمرم نشنیده بودم. تا اینکه چند سال پیش در روز هشتم مارس (روز جهانی زن)؛ اتحادیه کارگری زنان یکی از شهرستان‌های مرکزی اسپانیا از من دعوت کرد تا کنفرانسی در باره حقوق زنان در کشورهای خاورمیانه بدهم [۱]. در پایان آن کنفرانس - که به طور مستقیم نیز از تلویزیون پخش می‌شد - یکی از حاضران پرسشی از من پیرامون ختنه

کردن دختران کرد؛ که چون چیزی در این زمینه نمی‌دانستیم، پاسخی نتوانستیم بدهیم. تا اینکه شخصی از میان جمعیت حاضر در سالن به یاری من شتافت و توضیح داد که منظور از ختنه کردن زنان بریدن قسمت بیرونی کلیتوریس (clitoris) (خروسه، چوچوله و به عربی البظر) در دستگاه تناسلی زنانه است. من چنین استنباط کردم که این عمل را از آن جهت انجام می‌دهند که زن در آمیزش جنسی با مرد، لذت بیشتری ببرد (همانطوریکه در باره محسنات ختنه شدن مردها نیز سخن‌ها می‌گویند و حتی در این اواخر هم گفته‌اند که ختنه، از مبتلا شدن به ایدز جلوگیری می‌کند!).

شخص دیگری نیز توضیح داد که عمل ختنه دختران مثل این می‌ماند که مردی را اخته کرده باشند، تنها با این تفاوت که انجام این عمل روی دخترها؛ امکان باروری را از آنها نمی‌گیرد. چنانچه این عمل روی دختری انجام شود (قطع قسمت بیرونی کلیتوریس)؛ تا آخر عمر هر گونه احساس لذت و تمایل به هم‌آغوشی از او گرفته می‌شود و او به تندیس‌های بی روح (از نظر جنسی) برای کامیابی مرد مبتدل می‌گردد. یک خبرنگار اهل شیلی نیز اضافه کرد که در برخی از کشورهای شرق آفریقا و خاورمیانه، حتی لب‌های دستگاه تناسلی دختران را، برای حفظ بکارت، می‌دوزند.

در سال ۱۹۹۴ و به هنگام برگزاری کنفرانس قاهره پیرامون جمعیت و توسعه، تلوزیون ماهواره‌ای سی ان ان؛ گزارش مستندی را در برابر چشم میلیون‌ها تن از بینندگان خود قرار داد. در آن گزارش مستند، مردی سلمانی دختری را ختنه می‌کرد. پخش گزارش مزبور خشم مقامات دولتی و مذهبی مصر را چنان برانگیخت که یک وکیل دادگستری به خاطر توهین به ملت مصر علیه سی ان ان به دادگاه شکایت کرد.

در مصر نه تنها دخترهای مسلمان، بلکه در برخی نقاط این کشور؛ حتی دختران قبطی (مسیحی) و کلیمی را نیز ختنه می‌کنند.

در سال ۱۹۹۶، دولت مصر کوشید تا از طرق قانونی، ولو برای حفظ ظاهر هم که شده، جلو انجام ختنه کردن دختران توسط دلاک‌ها و قابله‌ها را بگیرد و انجام این کار را به بیمارستان‌ها و پرسنل پزشکی مجاز محدود سازد. ولی این اقدام دولت مصر با اعتراض و مخالفت بنیادگرایان مذهبی روبرو شد و آنها توانستند یک سال بعد با توسل به دادگاه، تصمیم دولت را که به ابتکار ابراهیم سلام، وزیر بهداشتی مصر گرفته شده بود، باطل سازند. هنگام صدور رأی دادگاه در مورد برقراری دوباره ختنه زنان؛ یوسف البدری، نماینده پیشین پارلمان مصر و از حقوقدانان اسلامی این کشور، با خوشحالی اظهار داشت: "الحمد لله برنده شدیم و از این پس می‌توانیم قوانین اسلام را(!) به مورد اجرا در آوریم."

در زبان‌های اروپایی کلمه ختنه فقط در مورد مردان به کار می‌رود و در باره زنان از کلمه دیگری استفاده می‌شود که به جای ختنه، مثله کردن و یا قطع عضو معنی می‌دهد. در زبان‌های انگلیسی و اسپانیایی از کلمه circumcision در مورد ختنه مردان استفاده می‌شود، در حالیکه در مورد زنان در زبان اسپانیایی؛ از واژه ablación استفاده می‌کنیم که در اصلاح جراحی به معنی قطع کردن و بریدن یک عضو است.

یک طرز فکر

روزی که با یک پزشک مراکش، که سخنرانی مرا پیرامون حقوق زنان از تلویزیون دیده بود، صحبت می‌کردم؛ او با لحنی تند و خشم آلود به من گفت که چگونه من می‌توانم از برابری زن و مرد دم بزنم در حالیکه او با هزاران دلیل و برهان می‌تواند ثابت کند که مرد از زن برتر است. و در اثبات نظریه خود دال بر ممکن نبودن تساوی میان زن و مرد گفت: اولاً؛ مرد می‌تواند سر پا ادرار کند ولی زن نمی‌تواند. ثانیاً؛ زن به هر مقام و مرتبه‌ای از نظر اجتماعی و اداری وغیره برسد، آخر سر باید بیاید و زیر مرد بخوابد. ثالثاً؛ ...

حرفش را قطع کردم و گفتم با همین دو دلیلی که آوردی، من قانع شدم و دیگر بیشتر از این خودت را خسته نکن.

وقتی طرز فکر یک نفر تحصیل کرده، این چنین باشد؛ چه انتظار دیگری می‌توان از افراد عادی داشت؟! جز اینکه زنان خاور میانه از مبارزه باز نیایستند و نگذارند که عده‌ای کوردل با پناه گرفتن در پشت سر آخوند و خاخم این چنین ظالمانه با آنان رفتار کنند.

[۱] - علاقمندانی که به زبان اسپانیایی آشنایی دارند، می‌توانند، خلاصه‌ای از متن این سخنرانی را که زیر عنوان "در حاشیه دو کنفرانس سازمان ملل متحد در باره زن" ایراد شده است، با فرمت pdf از نشانی زیر دریافت کنند:

لطفاً بخوانید و شرم نکنید

واقعیت زشت و زیبا ندارد و باید آن را پذیرفت هرچند که ظاهری زشت و بی پروا داشته باشد هر چه در این رابطه بود (بخوانید تا بفهمید کدام رابطه) گرد آوردم چه برای خود در آینده چه برای دیگران که کم یا هیچ اطلاعی از آن نداشتند. دو داستان کاملاً مستعار و واقعی در این رابطه، مقالات ایرانی که هر جا پیدا کردم و به نظر قابل استفاده آمد. امیدوارم که با خواندن آن مرا به خاطر رک بودن قضیه سرزنش نکنید.

Desert flower

The extraordinary journey of a desert nomad

Waris Dirie



گل صحرا "سفر شگفت انگیز دختری در آفریقا"

واریس دیری و کاتلین میلر

ترجمه: شهلا فیلسوفی، خورشید نجفی (نشر چشمه- پاییز ۱۳۸۳، تهران)

... آن شب هیجانزده بیدار ماندم تا ناگهان مادرم را دیدم که بالای سرم ایستاده است. هوا هنوز تاریک بود، قبل از سحر، زمانیکه تاریکی کم کم جایی خود را به روشنایی میداد و سیاهی آسمان به خاکستری می گرایید. او با ایما به من فهماند که ساکت باشم و دستش را بگیرم. من پتویی کوچکم را پس زدم و خواب آلود، تلو خوران، به دنبال او راه افتادم. حالا می دانم چرا دختران را صبح زود با خود می برند. می خواستند قبل از آنکه کسی بیدار شود آنها را ببرند تا صدای فریادشان شنیده نشود. در آن لحظه هر چند گریه بودم ولی به سادگی آنچه می گفتند انجام میدادم. ما از محل اطراقمان دور شدیم و به سمت دشت رفتیم. مادرم گفت: "اینجا منتظر می مانیم"، و ما بر روی زمین سرد به انتظار نشستیم. آسمان به آهستگی روشن می شد؛ به سختی اشیاء را تشخیص می دادم و بزودی صدای لخ و لخ صداهای زن کولی را شنیدم. مادرم نامش را صدا کرد و گفت: "خودت هستی؟"

"بله اینجایم"، هنوز هیچ چیز نمی دیدم فقط صدایش را شنیدم. بدون اینکه نزدیک شدنش را ببینم، ناگهان او را در کنار خود حس کردم. او به صخره صافی اشاره کرد و گفت: "آنها بنشین". بدون هیچ سلام و کلامی. بدون هیچ احوالپرسی. بدون هیچ توضیحی که قرار است چه اتفاقی بیفتد و بگوید بسیار دردناک است و تو باید دختر شجاعی باشی. هیچ زن جلد فقط به کارش پرداخت.

مادرم تکه ای از ریشه درخت کهنسالی برداشت و مرا بر روی سنگ نشان داد. پشت سرم نشست و سرم را به سینه اش چسباند، پاهایش را دور بدن من احاطه کرد. ریشه درخت را بین دندانهای من گذاشت. گفت: "گازش بزنی". از ترس خشکم زده بود... مامان به من تکیه داد و نجوا کرد: "می دانی که من نمی توانم نگاهت دارم. من اینجا تنه‌ایم. پس سعی کن دختر خوبی باشی عزیزم. به خاطر مامان شجاع باش." من به بین پاهایم خیره شدم و دیدم زن کولی در حال آماده شدن است. او شبیه دیگر پیرزنان سومالیایی بود- با یک روسری رنگی که دور سرش پیچیده بود همراه با یک پیراهن سبک پنبه ای- با این تفاوت که هیچ لبخندی بر لب نداشت. او عبوسانه به من نگاه کرد، یک نگاه مرده در چشمانش

بود. سپس به جستجو در کیف گلیمی که نه اش پرداخت. چشمانم بر رویش ثابت مانده بود، چون می خواستم بدانم قرار است با چه چیزی مرا ببرد. من منتظر یک چاقوی بزرگ بودم ولی در عوض یک کیف کوچک نخی بیرون آورد. با انگشتان بلندش داخلش را می گشت و در نهایت یک تیغ ریش تراشی شکسته بیرون کشید. از این رو به آن رو چرخاند و امتحانش کرد. خورشید به سختی بالا آمده بود. نور به اندازه ای بود که رنگها را بینم ولی نه با جزئیات. من خون خشک شده ای بر روی لبه دندانها دار تیغ دیدم. بر روی تیغ تفی کرد و با لباسش آن را پاک کرد. همچنان که آن را به لباسش می سابید، دنیای من ناگهان تاریک شد، مادرم دستمالی را بر روی چشمانم کشید.

چیزی که بعد از آن حس کردم بریدن گوشتم، آلت تناسلیم، بود. صدای گنگ جلو و عقب رفتن اره وار را بر روی پوستم می شنیدم. وقتی به گذشته فکر میکنم، حقیقتاً نمی توانم باور کنم که چنین اتفاقی برای من افتاده است. فکر می کنم در حال سخن گفتن از شخص دیگری هستم. هیچ طریقی در دنیا وجود ندارد که من بتوانم بوسیله آن توضیح دهم که احساسش چگونه بود. مثل این است که کسی گوشت ران شما را برش بدهد یا بازویتان را قطع کند با این تفاوت که این قسمت حساس ترین بخش بدن شماست.

من حتی یک اینچ هم تکان نخوردم - زیرا "امان" [خواهرم] را به یاد می آوردم- و می دانستم هیچ راه فراری وجود ندارد. می خواستم مامان به من افتخار کند. طوری آنجا نشسته بودم که انگار از سنگ ساخته شده ام. با خودم می گفتم اگر تکان بخورم شکنجه بیشتر طول خواهد کشید. متأسفانه، پاهایم بدون اراده شروع به لرزیدن کرد. دعا می خواندم، خدایا، لطفاً اجازه بده زود تمام شود. چنین شد. چون من از حال رفتم.

وقتی بیدار شدم گمان می کردم تمام شده است ولی بدتر از زمان شروع بود. چشم بندم کنار رفته بود و من زن جلا را دیدم که یک پشته از خارهای درخت افاقیا را کپه کرده بود. او از آنها برای ایجاد سوراخهایی در پوستم استفاده کرد. سپس نخ سفید محکمی از سوراخها رد کرد تا مرا بدوزد. پاهایم کاملاً بی حس شده بود، ولی درد بین آنها آنچنان شدید بود که آرزو می کردم بمیرم. احساس کردم به بالا شناور شدم و دور از زمین دردم را پشت سر گذاشتم و چند متر بالاتر از صحنه به پایین نگاه می کردم و این زن را که بدنم را به هم می دوخت - هنگامی که مادر بیچاره ام مرا در بازوانش گرفته بود- تماشا می کردم در این لحظه احساس آرامش کاملی داشتم. دیگر نگران یا هراسان نبودم.

خاطره ام در این لحظه به پایان می رسد تا جاییکه چشمانم را باز کردم و آن زن رفته بود. مرا حرکت داده بودند و بر روی زمین نزدیک صخره دراز کشیده بودم. پاهایم از میچ تا ران با نوارهایی از پارچه به هم بسته شده بود به طوریکه نمی توانستم حرکت کنم. من اطراف را به دنبال مادرم نگاه کردم ولی او رفته بود. به تنهایی دراز کشیدم به فکر اینکه بعداً چه اتفاقی خواهد افتاد. سرم را به سمت سنگ برگرداندم، با خون، خیس شده بود. مثل اینکه حیوانی را آنجا سلاخی کرده باشند. تکه هایی از گوشت تنم، آلت تناسلیم، آنجا افتاده بود، دست نخورده، زیر آفتاب در حال خشک شدن بود. دراز کشیدم، به خورشید که حالا دیگر بالای سر ایستاده بود نگاه کردم. هیچ سایه ای اطراف من نبود و موجی از گرما به صورتم سیلی میزد. تا اینکه مادرم همراه با خواهرم برگشت. پس از آنکه درخت مرا آماده کردند مرا به سایه یک بوته کشاندند. این یک سنت بود. یک سر پناه کوچک زیر یک درخت آماده کرده بودند، جاییکه من تا زمان بهبودی استراحت کنم. چند هفته تنهایی تنها تا کاملاً خوب شوم.

من فکر کردم عذاب تمام شده تا زمانیکه می خواستم ادرار کنم. حالا می فهمیدم چرا مادرم گفت زیاد آب و شیر ننوشم. بعد از ساعتها انتظار، برای دستشویی رفتن می مردم. ولی پاهایم بسته شده بود و نمی توانستم حرکت کنم. مادرم اخطار کرده بود که راه نروم. بنابراین نمی توانستم طنابهایم را باز کنم. چون اگر زخم ها از هم باز می شد، کار دوخت و دوز باید دوباره انجام می گرفت. باور کنید این آخرین چیزی بود که می خواستم.

به خواهرم گفتم: "من باید به دستشویی بروم". نگاهی که او به صورتم انداخت به من می گفت که اصلاً خبر خوبی نیست. گودالی در شنها برایم آماده کرد و مرا به آن سمت غلطاند. اولین قطره ای که از من خارج شد، تیر شدیدی کشید، انگار که اسید پوستم را می خورد. وقتی زن کولی مرا دوخت، فقط سوراخی به اندازه سر چوب کبریت برای ادرار و خون- در زمان پریدی- باز گذاشت. این استراتژی خردمندانه، تضمینی بود برای اینکه تا قبل از ازدواج هیچ رابطه جنسی نداشته باشم و شوهرم مطمئن باشد یک باکره تحویل گرفته است. وقتی ادرار در محل زخم خون آلود جمع شد و قطره قطره از بین پاهایم بر روی شنها می ریخت- هر لحظه فقط یک قطره - هق هق گریه من شروع شد. حتی وقتی که زن جلا مرا تکه تکه می کرد من گریه نکرده بودم. ولی حالا بدجور می سوخت و هیچ طوری نمی توانستم تحملش کنم.

بعد از ظهر، وقتی هوا تاریکتر شد، مادرم و امان به خانه برگشتند و من تنها در پناهگاهم ماندم. در آن لحظه از تاریکی نمی ترسیدم، یا از شیرها یا مارها، یا حتی اینکه آنجا بی پناه دراز کشیده ام بدون آنکه بتوانم بدم. تا لحظه ای که خارج

از بدنم شناور شدم و تماشا کردم که پیرزن چگونه آلت تناسلیم را بهم می دوخت، هیچ چیز نمی توانست مرا بترساند. من به سادگی مثل يك كنده درخت بر روي زمین سخت دراز کشیدم. بدون ترس، همراه با درد، بی هیچ حسی از مردن یا زنده ماندنم. نمی توانستم به این فکر کنم که دیگران در خانه دور آتش نشسته اند و می خندند و من اینجا در تاریکی دراز کشیده ام.

همچنان که روزها گذشتند و من در پناهگاهم دراز کشیده بودم. آلت تناسلیم عفونت کرد و تب کردم. هوشیاریم را از دست داده بودم و از درد ادرار عذاب می کشیدم، از ترس ادرارم را نگه می داشتم تا وقتی مادرم گفت: "اگر ادرار نکنی میمیری". سپس شروع کردم و به خودم فشار آوردم... ولی زخم عفونی شده بود و در يك لحظه اصلا نمی توانستم ادرار کنم... جدا از اینکه من تنها با پاهای بسته آنجا دراز کشیدم و منتظر بودم تا زخم خوب شود. تبار، بی حوصله و بی حال؛ هیچ کاری نمی توانستم بکنم ولی متعجب بودم که چرا؟ همه این چیزها برای چه بود؟ در آن سن نمی توانستم چیزی درباره سکس بفهمم. تمام چیزی که می دانستم این بود که با اجازه مادرم قصابی شده بودم و نمی توانستم بفهمم چرا؟

بالاخره مادرم آمد و من کشان کشان به خانه رفتم، پاهایم هنوز بسته بود. اولین شب بعد از برگشتنم، پدرم پرسید: "چه احساسی داشت؟" گمان می کنم منظورش وضعیت جدید زنانگیم بود ولی همه چیزی که می توانستم به آن فکر کنم درد بین پاهایم بود. با اینکه فقط ۵ سالم بود، به سادگی لبخند زدم و چیزی نگفتم. چه چیزی درباره زن شدن می دانستم؟ با اینکه چیز زیادی نمی فهمیدم ولی درباره زنان آفریقایی می دانستم: زندگی کردن با رنج در موقعیت منفعل و بی پناه يك كودك را می شناختم.

پاهایم به مدت یکماه بسته و زخم بهبود یافته بود. مادرم مدام خاطر نشان می کرد که ندوم و نپریم، بنابراین من با احتیاط می شلیدم. من همیشه فعال و با انرژی بودم و مثل يك یوزپلنگ می دویدم، از درخت بالا می رفتم، از روی سنگها می پریدم. برای يك دختر بچه اینکه یکجا بنشیند- در حالیکه خواهر و برادرش در حال بازی بودند- نوعی عذاب بود. برایم خیلی وحشتناک بود که یکبار دیگر تمام آن پروسه را داشته باشم برای همین حتی يك اینچ هم حرکت نمی کردم. هر هفته مادرم معاینه ام می کرد تا ببیند کاملا بهبود یافته ام. وقتی بندهایم را از پاهایم گشودم، توانستم برای اولین بار به خود نگاهی بیندازم. يك تکه پوست کاملا هموار کشف کردم که فقط يك جای زخم در وسط آن بود مانند يك زیپ، که آن زیپ کاملا بسته شده بود. آلت تناسلیم مثل يك دیوار آجری مهر و موم شده بود تا هیچ مردی توانایی دخول تا شب عروسیم را نداشته باشد. زمانیکه شوهرم با يك چاقو یا فشار آن را از هم می درید.

... اگرچه رنج فراوانی به واسطه ختنه شدنم بردم ولی بسیار خوش شانس بودم. می توانست بدتر از این اتفاق بیفتد، همانطور که مکررا برای دیگر دختران اتفاق افتاده بود. وقتی به محل های مختلف مسافرت می کردیم، اقوامان را می دیدم و با دخترانشان بازی می کردم. وقتی دوباره آنها را می دیدم، دختران از دست رفته بودند. هیچکس حقیقت را درباره غیبت آنها نمی گفت، اصلا سخنی از آنها به میان نمی آمد. آنها پس از ختنه می مردند - خونریزی منجر به مرگ، شك، عفونت یا کزاز. با توجه به شرایطی که عمل در آن انجام می شد، این مسئله عجیب نبود. عجیب زنده ماندن هر کدام از ماست.

به سختی خواهرم "هالمو" را به یاد می آورم. سه ساله بودم و یاد می آید که بود، بعد از آن دیگر او را ندیدم ولی نمی دانستم چه اتفاقی برایش افتاده بود. بعدها فهمیدم وقتی "زمان خاصش" * آمد و زن کولی او را ختنه کرد، از خونریزی زیاد مرد.

وقتی ده سالم بود، داستانی درباره دختر عمه ام شنیدم. در شش سالگی ختنه شده بود. پس از آن برادرش نزد ما آمد و گفت که چه اتفاقی افتاده بود. زنی آمد و خواهرش را برد، سپس او در پناهگاهش ماند تا بهبود حاصل کند. ولی "ماس ماسکش" - آنطور که پسر عمه م آنرا می نامید - متورم شد و بوی گند پناهگاهش غیر قابل تحمل بود. وقتی او داستانش را تعریف می کرد باورم نمی شد. چرا او بوی بدی می داد و این برای من و "امان" اتفاق نیفتاده بود؟ حالا می دانم که او راست گفته است. به دلیل شرایط غیر بهداشتی عمل، زخم او عفونت کرده بود و بوی تهوع آور بخاطر قانقاریا بود. يك روز صبح، مادرش برای معاینه دختری رفت که طبق معمول شب را به تنهایی در پناهگاهش گذرانده بود. او دختر کوچکش را مرده پیدا کرد، بدنش سرد و کیود شده بود. ولی قبل از آنکه لاشخوران بتوانند لاشه اش را ببرند، خانواده اش او را دفن کردند.....

نگاهی به کتاب چهره عریان زن عرب

دکتر نودال اسعداوی (محقق مصری)/ترجمه مجید فروتن - رحیم مرادی.

آن شب شش سالگی خود را به یاد می آورم که گرم و آرام در بستر خود بودم- در آن حالت دلپذیر نیم خواب و بیدار... در درون بستر حرکت چیزی شبیه به یک پنجه سرد و زمخت را احساس کردم که به لمس و جستجوی بدن من سرگرم بود...همزمان با آن ، پنجه ای دیگر ، به همان بزرگی، سردی و زمختی اولی ، بر دهان من قفل شد تا مرا از فریاد زدن باز دارد.

آن ها مرا به حمام بردند . چهره هایشان را به یاد نمی آورم... همه آنچه به خاطر می آورم این است که ترس مرا فرا گرفته بود و تعداد آنها نیز زیاد بود. هم چنین چیزی شبیه یک گیره آهنی را به یاد می آورم که دستها، بازوان و رانهای مرا در خود می فشرد طوری که قدرت هر گونه حرکت یا مقاومت را از من سلب می کرد. تماس سرد و یخ زده کاشی های حمام در زیر بدن برهنه ام را به یاد می آورم و صداهای ناشناخت و زمزمه های نامفهومی را که گاه و بیگاه با صدای فلزی ناهنجار قطع می شد. صداهایی قصاب را هنگام تیز کردن چاقوی خود و قبل از سر بریدن گوسفند عید قربان بخاطر می آورد.

گمان می کردم که چند نفر دزد به اتاقم خزیده و مرا ربوده اند و آماده می شوند تا حلقوم مرا ببرند همان اتفاقی که در داستانها همیشه در کمین دختر بچه های شیطانی چون من می نشست.

گوشه هایم را تیز کردم تا صدای ناهنجار فلز را خوب بشنوم. لحظه ای که صدا قطع شد انگار قلب من از زدن با ایستاد... چیزی که صدای سوهان از خود بیرون می داد ظاهراً به من نزدیک و نزدیکتر می شد، اما برخلاف انتظار من آن شی به گردن من نزدیک نمی شد بلکه قسمت دیگری از بدنم را نشانه گرفته بود- جایی در زیر شکم و شاید به دنبال چیزی پنهان در میان ران هایم . در همان لحظه متوجه شدم که ران هایم از یکدیگر باز شدند.

پنجه های پولادینی که آنی از فشار خود نمی کاستند هر یک از آنها را تا سر حد امکان از دیگری بدور می کشیدند. من احساس کردم که چاقو یا تیغ سوهانی مستقیم به سمت گلوی من پایین آمد اما ناگهان به نظرم رسید که لبه تیز فلزی آن به میان ران هایم فرو رفت و پاره گوشتی را از آن نقطه بدن من جدا کرد. من فریادی از درد زدم و دستی که دهان مرا می فشرد نتوانست مانع خروج آن شود. زیرا آنچه حس کردم فقط احساس یک درد معمولی نبود، آتش سوزانی بود که سراسر جسم مرا در خود می گرفت. چند لحظه بعد حوضچه سرخی از خون را در اطراف کمرم گسترده دیدم .

من نمی دانستم که آنها چه چیز را از بدن من جدا کرده اند و کوششی نیز برای پی بردن به آن نکردم. فقط گریه سر دادم و مادرم را به کمک خواندم. اما بدترین ضربه لحظه ای بود که بدور خود نگاه کردم و او را در کنار خود ایستاده دیدم . بله اشتباه نمی کردم ، این خود او بود که درست در وسط آن افراد غریبه، با آنان حرف می زد و لبخند تحویلشان می داد، انگار که آنها همین چند لحظه پیش در مراسم تکه پاره کردن دخترش شرکت نکرده بودند.

آنها مرا به بستر برگردانند و سپس خواهرم را که دو سال از من کوچکتر بود چنگ زدند، درست به همان ترتیبی که چند دقیقه قبل مرا چنگ زده بودند. من با تمام قدرتم فریاد زدم : نه! نه!.....

تعریف ختنه به صورت علمی و اجتماعی

ختنة زنان(اف جي ام) [female genital mutilation] یا چنان که شایسته تر است امروز گفته شود، مثله کردن اندام تناسلی زنان، عمدتاً در بیست و هشت کشور آفریقایی انجام می شد. طبق برآورد سازمان ملل این عمل بر روی صد و سی میلیون زن و دختر انجام شده است. دست کم هر سال دو میلیون دختر در معرض خطر قربانی شدن قرار دارند. یعنی روزی شش هزار دختر. این کار معمولاً در شرایط کاملاً ابتدایی به وسیله قابله یا زنی دهاتی انجام می شود. از هیچ داروی بیهوشی ای استفاده نمی شود. دختران را با هر ابزاری که در دسترس باشد، می برند: تیغ ریش تراشی، چاقو، شیشه شکسته، سنگ نوک تیز و در بعضی مناطق با دندان. مراحل عمل از نظر خشونت، بر حسب موقعیت جغرافیایی و روال فرهنگی نوسان پیدا می کند. کم ترین صدمه این است که لبه کلیتوریس بریده می شود تا تمام عمر مانع لذت بردن از عمل جنسی شود. انتخابی دیگر این طیف، ختنه عمیق است که روی هشتاد درصد دختران در سومالی انجام می شود و عواض آنی ختنه عمیق شوک، آسیب مجرای ادرار یا مدفوع، زخم، بیماری کزاز، عفونت های ممانه ایی، عفونت خونی، ایدز، بربقان و... است. از عوارض بلند مدت آن: عفونت مزمن یا متناوب مجرای ادرار و لگن که می تواند به نازایی، تشکیل کیست و دمل در ناحیه مجرای زنانه منجر شود، برآمدگی دردناک در مسیر اعصاب،

دشواری فزاینده تخلیه ادرار، قطع قاعدگی، جمع شدن خون قاعدگی در شکم، سرد مزاجی، افسردگی و مرگ. بیش از چهار هزار سال است که فرهنگ های آفریقایی زنان را ختنه می کردند. بسیاری معتقدند که این خواسته قرآن است، زیرا این عمل در کشورهای اسلامی بسیار عمومیت دارد، اما این واقعیت ندارد. نه قرآن، نه انجیل از بریدن زنان برای رضایت خدا سخن نیاورده است. این رسم را صرفاً مردان ترویج و مطالبه می کنند و مردان جاهل، مردان خودخواه می خواهند مالکیت خود را بر مطالبات جنسی زنان اعمال کنند، بنابراین می خواهند که همسرانشان ختنه شود. مادران از ترس این که شوهری نصیب دخترانشان نشود به ختنه دخترانشان تن می دهند. زنی که ختنه نشده باشد، کثیف، حشری و نامناسب برای ازدواج به حساب می آیند.

"گل صحرا" داستان زندگی زنی است که همواره خواسته است و یافته است. زنی که در بیابانهای سومالی به دنیا آمده و حال به عنوان یک سوپر مدل و سفیر سازمان ملل در نیویورک زندگی می کند. در سیزده سالگی از خانه اش فرار می کند زیرا نمی خواسته تن به ازدواج اجباری با یک مرد ۶۰ ساله در ازای پنج شتر بدهد. بیابانهای سومالی را روزها بدون آب و غذا درنوردید تا همانند دیگر زنان قبیله اش زندگی نکند و زندگی را آنطور که خود می خواهد تجربه کند.

او در پنج سالگی تجربه وحشتناک ختنه را داشته - قبل از خودش شاهد ختنه خواهر بزرگترش نیز بوده- که بخشی از کتاب زندگی نامه اش را به آن اختصاص داده است. "واریس دیری" بعدها توانست در لندن به یک مدل تبدیل شود و در این راه به شهرت برسد ولی شهرت امروزی او به دلیل فعالیتهايش در مقام سفیر سازمان ملل در مبارزه با ختنه زنان در سراسر جهان است. عملی که طبق آمار منتشره سازمان ملل هر روزه بر روی ۶۰۰۰ دختر بچه انجام می گیرد.

تنظیم از: سرزمین تنها